

صدای ارومیه:

سواد آموزی ، الزاماً فارسی آموزی نیست!

هفته نامه صدای ارومیه

زهرة وفائی

اخبار، علیرغم دقتی که در خصوص پخش آن می رود ، گویای حقایق و واقعیت های تلخی است که هر ثانیه در اطراف ما مشغول زاد و ولد هستند ، بی آنکه نگرانی و وا همه ای در ما بیافریند! خبر افزایش آمار پرونده هایی که در مراجع قضایی همه روزه بسته می شوند و خبر دهشت بار از صاحبان این پرونده ها که اغلب جوانان ۱۶ الی ۲۵ ساله هستند ، اصولاً باید هر شنونده ای را تکان دهد و چنان باشد که هر شخصی به نسبت توانایی های خود در صدد علت یابی و متعاقباً کاهش این آمار فجیع باشد .

اما به عینه می بینیم که چندان قدم مفیدی در این خصوص برداشته نمی شود و هر چه هست با توجه به جواب صفر درصدی آن ، چیزی جز شعار و عوام فریبی نیست .

در کنار این اخبار تأسف بار ، خبر دیگر همانند نمکی بر زخم علاج ناپذیرمان ، شنیده می شود و آن کاهش سالیانه دانش آموزان روستایی آذربایجان از ۱۴۰۰۰ الی رقم ۲۰۰۰۰ نفر است !

گویندگان خبر با سهل انگاری موضوع ، بلافاصله آن را با عوامل اقتصادی و مژدبانه البته، زاده از کومه فکری اولیاء این دانش آموزان عنوان می کند . به هر حال حتی اگر این دو سبب واقعی باشند ، حل و رفع آن چندان نباید از سوی مسئولان مشکل باشد . اما خود می دانند که سبب و علت واقعی امر چیزی سواى این دو امر است .

کودکان شهر نشین، آنجا که دسترسی به تلویزیون دارند ، تا حدی توان توافق با دنیایی دیگر که در آن به زبانی دیگر، غیر از زبان مادری ، سخن می رود ، را در خود پرورش می دهند .

اما کودکان روستایی دقیقاً و مستقیماً در سایه فرهنگ خودی رشد می یابند و تصویری حتی ، به غیر از آنچه که در محیط خود می بینند، ندارند .

آنها علیرغم روستایی بودن ، صحیح ترین شیوه زندگی طبیعی را دارند . سلامت فکری و ابتکار این کودکان بسیار بالاتر از کودکانی است که حتی در آستانه بیست سالگی نمی دانند به کدام دنیا تعلق دارند !!

البته این سلامتی و ابتکار تا روزی دوام دارد که پای به مدارس روستا نگذاشته اند ، چرا که با دیدن معلمی که به زیبایی نا آشنا و غریب سخن می گوید و روبرو شدن با کتاب هایی که بسیار با زندگی آنها فاصله دارد و بسیار نا مأنوس است ، نخستین حسی که به آنها دست می دهد به یقین حس حقارت و دور افتادگی از دنیایی است که واقعاً به آن تعلق دارند .

کودکان در ذهن کوچک خویش با این دو گانگی آشکار کلنچار می روند و می روند و می روند و ...

نهایتاً زمانی که توان اظهار نظر و عقیده می یابند ، فرار از این آموزش را برقرار ترجیح می دهند ، حال اگر این زمان یک سال ، دو سال و ... یا ده سال دیگر باشد .

برنامه ریزان نظام آموزشی اگر واقعاً قصد آموزش را دارند (!!) به یقین باید این را هم بدانند که سواد آموزی الزاماً فارسی آموزی نیست .

دنیا مملو از سواد داران و دانشمندانی است که حتی یک کلمه هم فارسی نمی دانند ! انتشار آمار بیسوادان منطقه، که همیشه رقم اول را در میان دیگر استان ها دارد (!) نه تنها نشان از بیسوادی افراد این منطقه نیست ، بلکه حاکی از اعتقاد قطعی آنان است به خاکی که در آن زاده شده اند و به فرهنگی که از آن درس زندگی گرفته اند .

در این میان و در کنار این فشارهای گنج کننده آموزشی ، فشارهای اقتصادی بر این روستائیان نیز، در قبال این اعتقاد قطعی ، بی وقفه ادامه دارد و زمانی که آنان مجبورند برای رهایی از این فشار ها ، خود را به شهرهای نزدیک برسانند، تضاد عمیقی را که در ذهن خود داشتند ، اینجا به عینه می بینند.

تغییر سریع نوع پوشش و لباس از سوی این مهاجران حاکی از آرزوی آنان در زدودن سالیانی که در روستا بودند و تمامی بدبختی خود را از آن می پندارند . خرید وسایل صوتی و تصویری با اولویتی بسیار بالا ، در میان اینان حکایت همان د و گانگی است .

نهایتاً افزودن بر آمار پرونده های خلاف کاران در مراجع قضایی، ثمره ندانم کاری برنامه ریزان آموزشی ماست که با اصراری بی وقفه در ادامه کار خویش، این تصور را در اذهان بوجود می آورند که واقعاً مقصد آنان آموزش نیست بلکه بی هویت ساختن میلیون ها روستایی و آواره نمودن آنان در شهرهای بزرگ است.

واقعاً چه کسی جوابگوی یک نسل سرخورده خواهد بود و آیا همین برنامه ریزان ، می توانند در برابر این خیل «خلاف کار » شب را آسوده سر بر بالین بگذارند؟!

زهره وفائی